

کاربرد فعل و ضمیر جمع «ما» برای خدای یکتا در قرآن

mn@qabas.net

محمد نقیب زاده / استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

پذیرش: ۹۶/۱/۲۷

دریافت: ۹۵/۸/۲۰

چکیده

خداوند در قرآن کریم با وجود تأکید بر یگانگی خویش، گاهی از خود به متکلم مع‌الغیر، تعبیر کرده و از سوی دیگر، در مواردی، برای خود ضمیر یا فعل متکلم وحده را به کار برده است. چرایی این کاربردها، سؤال اصلی این پژوهش است. با بررسی آیات مربوط، مشخص گردید بیشتر موارد کاربرد متکلم مع‌الغیر به هدف دلالت بر عظمت گوینده یا فعل وی بوده است؛ مواردی نظیر: عذاب اقوام گذشته، یاری خداوند نسبت به اولیا و پیامبران و نیز نجات اقوام مؤمن انبیا، آیات آفرینش، ارسال رسل و انزال کتب، و اوامر و نواهی. در معمول کاربردهای متکلم وحده نیز لطف ربوبی خدا به بندگان مدنظر است؛ مانند: استجاب دعا، بخشش گناه، انعام خدا بر بندگان، و ارتباط متقابل میان خدا و بندگان. در همین زمینه، التفات‌های به‌کاررفته در آیات، از غیبت به تکلم و از تکلم مع‌الغیر به وحده و بالعکس، قابل توجیه است. این مقاله به روش توصیفی - تحلیلی و با مطالعه تمامی قرآن و مراجعه به تفاسیر مربوط، به انجام رسیده است.

کلیدواژه‌ها: قرآن، خداوند، ضمائر، متکلم وحده، متکلم مع‌الغیر.

مقدمه

یکی از اصول بنیادین دین اسلام، باور توحیدی و عقیده به یکتایی خداوند متعال است، چنان‌که سرلوحه دعوت تمامی انبیای الهی نیز تبلیغ و ترویج همین اعتقاد بوده است. در قرآن کریم، این اصل به تعبیر و شیوه‌های مختلفی بیان گردیده و خاستگاه برخی از باورهای دیگر نیز شده است. با این همه، در آیات متعددی در مورد خداوند متعال فعل جمع و ضمیر متکلم مع‌الغیر به کار رفته و در گزارش از صفات یا افعال الهی، از تعبیر جمعی «ما» استفاده شده است. این موضوع با تأکیدات قرآن بر یکتایی خداوند، ظاهری ناهمخوان دارد؛ در نتیجه، پرسشی فراروی قرآن‌پژوهان رخ می‌نماید که چرا با وجود تأکیدات قرآن بر یگانگی خداوند، در مورد وی از تعبیر جمع، استفاده شده است؟ از سوی دیگر، در موارد خاصی (با فراوانی کمتر) خداوند تعبیر اختصاصی «من» را به کار برده و از ضمیر یا فعل متکلم وحده، بهره گرفته است. در تحلیل این دگرگونی تعبیر، پاسخ‌های مختلفی داده شده که در ادامه، اشاره خواهد شد ولی فرضیه‌هایی که این پژوهش به دنبال اثبات آنهاست از این قرار است:

۱. کاربرد متکلم مع‌الغیر و فعل جمع در مورد خداوند در قرآن، بیشتر به هدف ارائه قدرت، عظمت، شوکت و جبروت خداوند یا افعال وی به بندگان است و نمونه‌های متعدد این موضوع، اثبات‌کننده این فرضیه است.

۲. کاربرد متکلم وحده در قرآن در مورد خداوند، معمولاً نشان‌دهنده بنده‌نوازی، عنایت و محبت ویژه ربوبی به بندگان است که در قالب‌های استجاب دعا، پذیرش توبه و تأکید بر قرب وی به بندگان بیان شده است. در بررسی پیشینه، هرچند اشاراتی بدان در تفاسیر گذشته مشاهده شد، ولی در جست‌وجو از کتب، پایان‌نامه‌ها و مقالات، پژوهشی مشابه، یافت نگردید.

تحلیل کاربرد فعل جمع در مورد خداوند

برای پاسخ به سؤال چرایی کاربرد فعل جمع در مورد خداوند، دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است؛ از جمله اینکه گفته شده این کاربرد برای توجه دادن به اسباب و عللی است که خداوند متعال برای انجام کار قرار داده است؛ چون بیشتر کارهای این جهان از طریق مجموعه اسباب و علل که جنود خدا و مجری فرامین تکوینی و تشریحی اویند به انجام می‌رسد. از این‌رو، در این‌گونه موارد، ضمائر به صورت جمع آمده است (طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۱، ص ۲۴). اما این تحلیل، گذشته از آنکه فاقد نکته لطیف بلاغی در پاسخ مورد پذیرش این مقاله است، از تحلیل تمام موارد این کاربردها ناتوان است؛ زیرا در بخش‌هایی از کاربردهای یادشده، استفاده خداوند از اسباب و علل، خلاف ظاهر آیات است؛ مانند برخی از اوامر و نواهی خداوند که در قالب متکلم مع‌الغیر به کار رفته و ظاهر قضیه آن است که خود حضرت حق تعالی، آمر یا ناهی آن فرامین بوده است و اشتراک دیگران در امر و نهی کردن با توحید تشریحی خداوند سازگاری ظاهری ندارد. در ادامه مقاله، به آن اوامر و نواهی خواهیم پرداخت. البته چنان‌که از این دآوری هویداست، مقصود نگارنده، نفی مطلق دیدگاه یادشده نیست و حتی در مواردی ممکن است در عین مقصود بودن تحلیل موردنظر در این مقاله، وجود اسباب و فاعل‌های طولی نیز مورد قصد گوینده حکیم (خداوند متعال) باشد.

پاسخ دیگر اینکه خداوند دارای صفاتی است که عین ذات اوست؛ مانند قدرت، علم، حیات و... و با جمعیت صفات خود کارها و افعال خویش را انجام می‌دهد؛ از این جهت، ضمیر جمع یا متکلم مع‌الغیر به کار برده است (حقی بروسوی، بی‌تا، ج ۷، ص ۲۴۹؛ حائری‌تهرانی، ۱۳۷۷، ج ۱۲، ص ۱۹۲؛ صادقی‌تهرانی، ۱۳۶۵، ج ۳۰، ص ۳۷۶ و ۴۷۸).

حال، اصل اینک که گوینده‌ای برای نشان دادن عظمت خویش، از فعل یا ضمیر جمع برای خود بهره‌گیرد پیشینه‌ای در زبان و فرهنگ عرب دارد.

با بررسی میدانی در کل قرآن که به صورت مطالعه و فیش‌برداری از کاربردهای صیغه متکلم مع‌الغیر در مورد خداوند متعال انجام شد، به این نتیجه جالب توجه دست یافتیم که تقریباً در تمامی موارد مزبور، دلالت بر عظمت، بزرگی، شوکت، قدرت و کبریایی گوینده و افعال او دیده می‌شود. در این موارد، ارائه عظمت و قدرت، لازمه بیان الهی بوده و اقتضای سخن می‌طلبیده است که گوینده، با تعبیری عظمت‌بخش، مقصود خود را بیان کند. در ادامه، گزارشی از عناوین کلی مورد اشاره، آمده است:

۱. عذاب اقوام

قرآن کریم در گزارش عذاب وحشت‌انگیز اقوام گذشته، معمولاً از ضمیر و فعل جمع (متکلم مع‌الغیر) درباره خداوند متعال بهره گرفته است. روشن است که جریان عذاب بر اقوام متمرکز و سرکش، یکی از نمودهای واضح قدرت و عظمت پروردگار بوده و انتقام الهی از آنان، نشانه روشنی بر قدرت بی‌کران خداوند متعال است. عذاب‌های یادشده اعم است از عذاب‌هایی که بر افراد خاصی مانند قارون نازل شده یا بر گروه و ملتی فرود آمده؛ مانند عذاب قوم لوط، قوم ثمود و... نیز این کیفیها، شامل مجازات‌های مادی و معنوی می‌شود؛ عذاب‌های مادی مانند زلزله، طوفان، غرق و... و عذاب‌های معنوی مانند لعنت، قساوت دل و...

در نگاهی کلی، هرچا موضوع انتقام الهی از نابکاران مطرح شده (۷ مورد)، در سیاق متکلم مع‌الغیر آمده است یا جریان غرق اقوام گذشته، هرچا در قالب فعلی آمده، با فعل أغرقنا بیان شده است (۱۵ جا)، مگر یک مورد که

این پاسخ نیز علاوه بر فقدان ظرافت بلاغی پاسخ مدنظر، با جریان عینیت صفات با یکدیگر و عینیت صفات با ذات، چندان تناسبی ندارد و با سخن نادرست اشاعره مبنی بر تعدد قدماء در مورد صفات خداوند، سازگار است (ر.ک: سبحانی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۳۵).

پاسخ مورد توجه این نوشته، تحلیل بر اساس تعظیم است به دو بیان:

الف. شکمی نیست که خداوند دارای عظمت و کبریایی است که در آیات متعدد قرآن، و روایات معصومان علیهم‌السلام مکرراً به آن اشاره شده است و به تعبیر دیگر، خداوند برای اینکه عظمت خود را به بندگان گوشزد کند، گاهی از ضمیر جمع و متکلم مع‌الغیر استفاده می‌کند؛ چراکه ضمیر جمع در رساندن عظمت و بزرگی فاعل، بلیغ‌تر است (جرجانی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۹۰).

ب. بی‌گمان، افعال خداوند از آن نظر که منسوب به اوست، دارای اهمیت و عظمت می‌باشد؛ خداوند برای نشان دادن این اهمیت و عظمت، گاهی ضمیر جمع یا متکلم مع‌الغیر به کار برده است (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۸، ص ۱۵۶).

هریک از دو تحلیل یادشده، برای تبیین کاربرد ضمیر و فعل متکلم مع‌الغیر در مورد خداوند متعال، کفایت می‌کند.

دلالت ضمیر و فعل متکلم مع‌الغیر بر عظمت، که با ضمیر «تا» نشان داده می‌شود، در برخی از تفاسیر با تعبیر نون العظمه یاد شده است (حقی بروسوی، بی‌تا، ج ۷، ص ۲۴۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۲۰۶؛ فیخررازی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۲۱۲؛ طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۳۴۲). اصطلاح نون العظمه، در برخی از کتب لغت عرب

نیز با اشاره به اشعاری که در بردارنده این تعبیر هستند گزارش شده است (ر.ک: حمیری، ۱۴۲۰، ج ۸، ص ۵۱۶۰؛ خفاجی، ۱۴۱۸، ص ۲۸ و ۳۰؛ ابن‌حجه، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۷۹؛ بابتی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۱۳۶). به هر

۲. یاری خداوند

در جریان یاری خداوند نسبت به اولیا و پیامبران و نیز نجات اقوام مؤمن انبیا، قدرت خداوند به رخ معاندان کشیده شده و از سوی دیگر، موجب تقویت جبهه مؤمنان و یاوران جبهه حق گشته است. از این رو، در گزارش این عنایات، معمولاً تعبیر عظمت بخش متکلم مع الغیر آمده است؛ از قبیل: ﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ...﴾ (بقره: ۴۹)، ﴿وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ﴾ (بقره: ۵۰)، ﴿وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ﴾ (اعراف: ۱۴۱)، ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ﴾ (انعام: ۸۴)، ﴿فَكَذَّبُوهُ فَجَعَلْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ﴾ (یونس: ۷۳)، ﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ﴾ (یونس: ۹۰)، ﴿فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخُرْزِيِّ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَتَعَنَّهُمْ إِلَى حِينٍ﴾ (یونس: ۹۸)، ﴿ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (یونس: ۱۰۳).

موهبت رحمت به پیامبران و اعطای آن به اولیای الهی در آیات متعددی با همین سیاق مع الغیر، بیان شده است؛ مانند: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾ (مریم: ۵۰) (شبیبه این تعبیر، در یوسف: ۵۶؛ مریم: ۵۳؛ انبیاء: ۷۵ و ۸۴ و ۸۶؛ صافات: ۱۱۳؛ ص: ۴۳ آمده است).

در سوره مبارکه «هود» پس از اشاره به داستان چند پیامبر، به الطاف یاری‌گر خداوند نسبت به آن انبیا و گروندگان به آنان، اشاره فرموده است؛ مثلاً، ضمن داستان حضرت نوح علیه السلام، می‌فرماید: ﴿وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا﴾ (هود: ۳۷)، نیز در فرجام داستان هود علیه السلام و قوم وی فرموده است: ﴿وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ

اساساً فعل مجهول به کار رفته و فرموده است: ﴿مِمَّا خَطَبْتَهُمْ أُغْرِقُوا﴾ (نوح: ۲۵). در گزارش به هلاکت رساندن اقوام، در تمامی مواردی که قرآن این کار را با لسان متکلم به کار برده، از تعبیر متکلم مع الغیر بهره برده است؛ تعبیری مانند «أَهْلَكْنَا» (۲۹ بار)، «نُهْلِكُ» (سه بار) و «دَمَرْنَا» (شش بار). همچنین به هنگام سخن از نزول باران عذاب بر مجرمان، هرگاه این جریان در قالب فعل متکلم آمده، به صورت متکلم مع الغیر (أَمْطَرْنَا) بیان شده است. برخی از آیات دیگر که با تعبیری متفاوت با عناوین مزبور آمده، از این قرار است: ﴿فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ (بقره: ۵۹)، ﴿فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً﴾ (بقره: ۵۶)، ﴿فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا﴾ (بقره: ۶۶)، ﴿سَنَلْقَى فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ﴾ (آل عمران: ۱۵۱)، ﴿إِنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا﴾ (آل عمران: ۱۷۸)، ﴿فَظَلَمِ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ﴾ (نساء: ۱۶۰)، ﴿لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً﴾ (مائده: ۱۳)، ﴿فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ﴾ (مائده: ۱۴)، ﴿الَّذِينَ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ﴾ (مائده: ۶۴)، ﴿جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً﴾ (انعام: ۲۵)، ﴿فَأَخَذْنَاَهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ﴾ (انعام: ۴۲)، ﴿نَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ﴾ (انعام: ۱۱۰)، ﴿أَهْلَكْنَاهَا فَبَجَاءَ هَا بِأَسْنَا بَيَاتٍ﴾ (اعراف: ۴)، ﴿قَطَعْنَا دَايِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا﴾ (اعراف: ۷۲)، ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ...﴾ (اعراف: ۱۳۳)، ﴿وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ﴾ (اعراف: ۱۵۲)، ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا﴾ (اعراف: ۱۶۲)، ﴿فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا﴾ (یونس: ۲۴)، ﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَآمَطَرْنَا عَلَيْهَا جِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ﴾ (هود: ۸۲)، ﴿وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا﴾ (اسراء: ۵۸)، ﴿فَحَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ﴾ (قصص: ۸۱)، ﴿فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (زخرف: ۵۵).

(ر.ک: یونس: ۴۶؛ رعد: ۴۰؛ غافر: ۷۷).
 در برخی از تعبیر با بیانی کلی و گسترده، به یاری‌رسانی فرستادگان الهی و مؤمنان به آنها چنین پرداخته است: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» (غافر: ۵۱)، «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ» (یوسف: ۱۱۰)، «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نحل: ۹۷) و «وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ» (صافات: ۱۷۱-۱۷۳).

۳. آیات آفرینش

در قرآن کریم، آیات تکوینی متعددی مورد اشاره قرار گرفته و نشانه‌های عالم آفرینش و آیات دلالت‌گر بر قدرت خداوند در جهان خلقت بیان شده است. در غالب این موارد، جهت تعظیم خداوند یا تعظیم فعل الهی، از سیاق متکلم مع‌الغیر استفاده شده است. جهت اثبات این غالبی بودن کاربرد، همین سخن کفایت می‌کند که فعل متکلم و حده «خلقت» تنها چهار بار به کار رفته، اما فعل «خلقنا» (با گونه‌های مختلف آن) ۴۱ بار، یعنی بیش از ده برابر به کار رفته است. یا فعل حیات‌بخشی (احیاء) که نمود آفرینش خدا به‌شمار می‌رود، در قالب فعل متکلم مع‌الغیر از باب ثلاثی مزید «احیاء»، تنها به صورت متکلم مع‌الغیر (نه بار) استعمال شده و حتی یک‌بار هم به صورت متکلم و حده در مورد خدا به کار نرفته است. شبیه همین وضعیت درباره فعل «اماته» است که هیچ‌گاه در مورد خدا به صورت متکلم و حده دیده نمی‌شود. همچنین در مورد ماده ثلاثی مزید «اخراج» که مکرراً اشاره به آفرینش‌گری خداوند دارد، هیچ‌گاه در قالب متکلم

آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ» (هود: ۵۸).
 در پایان داستان صالح نیز آمده است: «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا» (هود: ۶۶). در آخر قصه شعیب نیز چنین می‌خوانیم: «وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا» (هود: ۹۴).

در سوره مبارکه «یوسف» نیز به موهبت‌های یاری‌رسان خویش به آن حضرت در فقراتی، بدین بیان اشاره کرده است: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَن رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (یوسف: ۲۴) و «وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف: ۵۶).

نصرت‌های ویژه نسبت به پیامبر اکرم ﷺ نیز در برخی از آیات آمده است؛ از جمله: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» (فتح: ۱)، «وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا» (طور: ۴۸)، «سَنُقَرِّبُكَ فَلَا تَنْسَىٰ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يُخْفَىٰ وَنَسِيْرَكَ لِلْيُسْرَىٰ» (اعلی: ۸۶). در مواردی، این نصرت، به صورت تثبیت قلب و ایجاد شرح صدر برای آن حضرت بیان شده است؛ مانند: «وَكُلًّا نَقْصُصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ» (هود: ۱۲۰) و «وَلَوْ لَا أَن تَبَّيْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكِنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» (اسراء: ۷۴). سرانجام در آیات سوره «انشرح»، به تفصیل بخشی از عنایات به پیامبر در قالب متکلم مع‌الغیر بیان شده است: «الْمُ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» (انشرح: ۴۱).

برخی از نصرت‌های مورد اشاره، در قالب وعده انتقام یا تهدید نسبت به دشمنان و کافران به آن حضرت، مطرح شده است؛ مانند: «فَأَمَّا نَدْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ أَوْ تُرِينَكِ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُّقْتَدِرُونَ» (زخرف: ۴۲-۴۱). این مضمون در آیات دیگری نیز دیده می‌شود

مناسبت بیشتری دارد و کاربرد ضمیر «نا» با فرض توالی علل رسولان یا وجود فاعل‌های طولی در کسانی که رسولان را می‌فرستند، تناسب چندانی ندارد.

۵. اوامر و نواهی تشریحی

در بیان اوامر و نواهی مهم تشریحی نیز تعبیر بسیاری بر سیاق مورد اشاره دیده می‌شود؛ افعالی مانند: ﴿قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا﴾ (بقره: ۳۴)، ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا﴾ (بقره: ۳۸)، ﴿أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ﴾ (بقره: ۶۳)، ﴿عَهْدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ (بقره: ۱۲۵)، ﴿كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ (مائده: ۳۲)، ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ﴾ (مائده: ۴۸)، ﴿فَلَنَسْتَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْتَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾ (اعراف: ۶)، ﴿وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ﴾ (احقاف: ۱۵) و ...

نکته مهم: در بررسی مصادیق بحث، به مواردی دست می‌یابیم که به‌رغم مشابهت با عناوین فوق، تعبیر جمع در آنها به کار نرفته است. این جریان به معنای نقض مدعای مزبور نیست؛ زیرا مدعای این مقاله، کاربرد همیشگی متکلم مع‌الغیر در عناوین فوق نیست، بلکه ادعا این است که در معمول موارد کاربردهای متکلم مع‌الغیر، عظمت، شوکت و تعظیم‌گوینده یا کاروی دیده می‌شود.

موارد کاربرد صیغه متکلم وحده

چنان‌که پیش از این اشاره شد، در مواردی که خداوند متعال از خود با تعبیر متکلم وحده یاد کرده است، نشانی از لطف، عنایت و محبت ربوبی نسبت به بندگان در آنها مشاهده می‌شود که در همین ارتباط، عناوین ذیل دسته‌بندی شده است:

۱. استجابت دعا

در آیات مربوط به پذیرش دعا و درخواست بندگان، به

وحده در آیات وجود ندارد و همیشه به صورت متکلم مع‌الغیر (با هفده مورد کاربرد) یافت می‌گردد. ماده دیگری که بیانگر جریان خلقت به‌شمار می‌رود ماده «جعل» است. این ماده نیز هیچ‌گاه در قرآن به صورت متکلم وحده یافت نمی‌شود، بلکه همیشه به هیأت متکلم مع‌الغیر در مورد خداوند (۲۳۱ بار) به کار رفته است. برای نمونه، از صدها مورد کاربرد، به بخشی از سوره «حجر» اشاره می‌شود که به تکرار، مصادیقی از جریان خلقت خدا در عالم آفرینش گزارش شده و فراوان از سیاق متکلم مع‌الغیر استفاده شده است: ﴿وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ زَيَّنَّاها لِلنَّاظِرِينَ وَ حَفِظْنَاهَا... وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَ أَقْنَيْنَا فِيهَا رِوَاسِي وَ أَنْبَتْنَا... وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِش... وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ... وَ أَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ فَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاسْقَيْنَا كُومًا... وَ إِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ نَحْنُ الْوَارِثُونَ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَآءٍ مَسْنُونٍ وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ﴾ (حجر: ۱۶-۲۷).

۴. ارسال رسل و انزال کتب

در موارد بسیاری از آیات که اشاره به این دو موضوع مهم تشریحی دارد، اعم از فرستادن پیامبران الهی و نیز نزول کتب آسمانی که بیانگر اهمیت ارتباط تشریحی خداوند با بندگان است، از تعبیر متکلم مع‌الغیر بهره گرفته شده است؛ افعالی مانند: ارسالنا، انزلنا، بعثنا، آتینا، اوحینا، نزلنا، انزلنا، نزل، نادینا، نقص، نقرء، قرأنا، نتلو، کتابنا، کنا، مرسلین، قفینا علی آثارهم برسلنا، قد جاءکم رسولنا، صرفنا الیک، نبعث رسولاً، نرسل المرسلین، اورثنا بنی اسرائیل الکتاب.

همچنین واژه «رسل» در هفده آیه به ضمیر «نا» اضافه شده (رسلنا)، که این تعبیر با بیان عظمت خداوند،

آوردن جمله، حرف إن، ضمیر فصل و کاربرد لام در خبر) که سخن از بخشندگی خداست، بسیار تأمل‌زا و شوق‌انگیز است. در شبیه این آیه نیز آمده است: ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ﴾ (زمر: ۵۳). در خصوص دو آیه اخیر (حجر: ۴۹ و زمر: ۵۳)، نکته‌ای جالب توجه است: واژه «عبادی» با لحاظ قراین، به نظر می‌رسد شامل بندگان مشرک و کافر خدا نیز می‌شود و اختصاصی به مؤمنان ندارد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲، ص ۱۷۹؛ ج ۱۷، ص ۲۷۹). این نکته، بیانگر رحمت گسترده و شامل خدای مهربان نسبت به عموم بندگان حتی بندگان ناسپاس است. شاید به همین جهت امیرمؤمنان علی علیه السلام کریمه ۵۳ «زمر» را گشایش‌آورترین آیه، دانسته‌اند (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۷۸۴).

آیه پایانبخش این قسمت، کریمه دهم سوره «صف» است که خدای مهربان، برای نجات بندگان از عذاب، با زبانی مهرورزانه در قالب متکلم وحده، می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ (صف: ۱۰).

۳. انعام خدا بر بندگان

در گزارش نعمت‌هایی که خداوند به بندگان خاص خویش یا عموم بندگان داشته است، تعبیر متکلم وحده، به تکرار مشاهده می‌شود. تذکار نعمت‌بخشی خداوند به بندگان، برانگیزاننده حس قدردانی در برابر خدای مهربانی است که با رحمت گسترده خویش، بدون آنکه نیازی به بندگان داشته باشد سفره نعمت‌های فراوان خویش را برای آنان گسترده است. از همین رو، یکی از بهترین راه‌های ایجاد محبت خدا در دل بندگان، توجه دادن آنها به نعمت‌های اوست؛ چنان‌که در روایت قدسی آمده است:

تکرار، خداوند از ضمائر یا افعال متکلم وحده که نشانه بنده‌نوازی ربوبی است استفاده فرموده است؛ مانند: ﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ﴾ (آل‌عمران: ۱۹۵) و ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ (غافر: ۶۰).

اوج این وضعیت در کریمه ذیل مشاهده می‌شود که خداوند در مورد اجابت درخواست بندگان فرموده است: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ (بقره: ۱۸۶). در این کریمه به طرزی شگفت، هفت بار از ضمیر متکلم وحده استفاده شده است. جالب توجه اینکه در کریمه یادشده، یادکرد از بندگان نیز در هفت تعبیر دیده می‌شود و در هفت جای آیه، بندگان دعاکننده، مورد اشاره قرار گرفته‌اند.

۲. بخشش گناه

در بیان پرده‌پوشی و جرم‌بخشی خداوند که نمایانگر رحمت بی‌کران خداوندی بر بندگان است، نیز مکرراً تعبیر متکلم وحده دیده می‌شود؛ مانند: ﴿فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ (بقره: ۱۶۰).

در دو آیه نیز با تعبیری مشابه، خداوند دو موضوع تکفیر (زدودن یا پوشاندن) گناهان و وارد کردن بندگان در بهشت را مستقیماً با عبارت متکلم وحده به خود نسبت داده است: ﴿لَا كُفْرَانَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دُخْلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ﴾ (آل‌عمران: ۱۹۵) و ﴿لَا كُفْرَانَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَا دُخْلَنَّاكُمْ جَنَّاتٍ﴾ (مائده: ۱۲).

در آیه دیگر ذیل عنوان فوق، می‌فرماید: ﴿نَبِيِّءُ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ (حجر: ۴۹). تکرار سه‌باره کلمه «من» در این آیه، به همراه تأکیدات فراوان (اسمیه

مَثَلًا إِذَا قَوْمٌ مِّنْهُ يَصِدُونَ وَقَالُوا آلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ﴿زخرف: ۵۷-۵۸﴾.

کاربرد متکلم مع‌الغیر در نعمت بخشی نسبت به عموم انسان‌ها نیز دیده می‌شود، چنان‌که در خطاب به عموم بندگان فرموده است: ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾ (ابراهیم: ۷).

در اعطای نعمت بی‌مانند ولایت به عموم مسلمانان نیز با تعبیر لطیف متکلم وحده، می‌فرماید: ﴿فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (مائده: ۳).

۴. ارتباط متقابل میان خدا و بندگان

در بیان رابطه ربوبیت و عبودیت میان خدا و بندگان، که در قالب‌های مختلفی نمود یافته، تعبیر زیبای متکلم وحده رخ نموده است؛ مانند: ﴿فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَ لَأَتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ﴾ (بقره: ۱۵۰)، ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ﴾ (بقره: ۱۵۲)، ﴿فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ﴾ (مائده: ۳)، ﴿قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءَ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ...﴾ (اعراف: ۱۵۶)، چنان‌که در خصوص رابطه عبودیت بندگان نیز فرموده است: ﴿وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات: ۵۶).

در بیان رابطه میان خود و برخی بندگان خاص نیز تعبیر متکلم وحده مشاهده می‌شود؛ از جمله در ارتباط ویژه با کلیم خاص خویش حضرت موسی علیه السلام فرموده است: ﴿إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ (طه: ۱۲-۱۴). در این جملات با وجود کوتاهی عبارت، ۹ بار خداوند تعبیر بنده‌نواز «من» را به کار برده است.

﴿قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام أَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - إِلَىٰ مُوسَى علیه السلام حَبِّبِي إِلَىٰ خَلْقِي وَ حَبِّبِ الْخَلْقَ إِلَىٰ قَالِ يَا رَبِّ كَيْفَ أَفْعَلُ قَالَ ذَكَرَهُمُ الْآيَاتِي وَ نِعْمَائِي لِيَجِبُونِي﴾ (ر.ک: ورام‌بن ابی‌فراس، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۰۸).

با توجه به نکته پیش‌گفته، در تمام آیاتی که واژه «نعمت» به ضمیر متکلم اضافه شده، از ضمیر متکلم وحده استفاده شده (تعبیر «نعمتی») و در هیچ جای قرآن، این واژه، به ضمیر متکلم مع‌الغیر (با تعبیر «نعمتنا») اضافه نشده است. همچنین در کاربرد فعلی از ماده ثلاثی مزید «انعام»، اکثراً از فعل متکلم وحده بهره‌گیری شده است؛ مانند بیان نعمت‌های اعطایی به بنی اسرائیل (ر.ک: بقره: ۴۰-۴۷ و ۱۲۲). همچنین در بیان نعمت‌هایی که خداوند به برخی انبیا مانند حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام عطا کرده، سیاق مزبور رعایت شده است: ﴿إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ (طه: ۱۲-۱۴)، ﴿يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ﴾ (آل عمران: ۵۵) و ﴿يَا عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ الْوَالِدَاتِ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ﴾ (مائده: ۱۱۰).

البته تنها در سه جا از فعل «انعمنا» استفاده شده که سیاق هر سه مورد، سیاق لطف و محبت به بندگان نیست، بلکه در دو مورد از آن سه جا که با عبارتی یکسان آمده، همراه با گلایه از ناسپاسی انسان است: ﴿وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَىٰ بِجَانِبِهِ﴾ (اسراء: ۸۳، فصلت: ۵۱). در یک مورد نیز درباره حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ...﴾ (زخرف: ۵۹)، که بیانی اعتراضی و توییحی نسبت به بت‌پرستانی است که آن حضرت را معبود مسیحیان می‌پنداشتند؛ چنان‌که در آیات قبل از این آیه آمده است: ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ

عَلَى التَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَعَدْبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يَرُدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴿۱۳۷۲﴾. گویا خداوند در سراسر این سوره با بندگان، اکثراً به صورت غائبانه و در موارد مخاطبه نیز با خطاب‌هایی عتاب‌آلود، سخن گفته است.

جالب توجه اینکه در سوره «انفال» نیز که برخی آن را ابتدای سوره «توبه» شمرده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۴) و برخی آن را با سوره «توبه» جمعاً یک سوره به‌شمار آورده‌اند (ر.ک: همان)، با کاربرد بسیار اندکی از ضمائر یا فعل متکلم وحده (سه مورد) و نیز ضمیر و فعل متکلم مع‌الغیر (تنها دو جا) در مورد خداوند متعال مواجهیم.

التفات بلاغی در قرآن

«التفات» در نگاه اهل بلاغت، به تغییر «رویه سخن از یکی از سه روش تکلم، خطاب و غیبت به دیگری»، تعریف شده است (ر.ک: قزوینی، ۱۹۹۸، ج ۱، ص ۷۲؛ تفتازانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۵؛ امین، ۱۴۲۲ق، ص ۸۴؛ حسینی، ۱۳۸۸، ص ۳۹۷). برخی التفات‌های به‌کاررفته در آیات، در راستای بحث این مقاله، قابل تحلیل است؛ بدین معنا که گاهی از ضمیر یا فعل غایب به ضمیر یا فعل متکلم مع‌الغیر، التفات صورت گرفته تا بر اساس تحلیل پیش‌گفته، عظمت و کبریایی خود را اشاره فرماید و به تعبیر دیگر، تغییر در رویه سخن از غیبت به تکلم مع‌الغیر، از این جهت بوده که سیاق آیه، چنین وضعیتی را می‌طلبیده است. علامه طباطبائی به نمونه‌هایی متعدد از این دست، اشاره می‌فرماید؛ مثلاً، در ابتدای سوره «اسراء»، با وجود تعبیر غائبانه ابتدای سوره، در ادامه آیه اول، تعبیر «بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا» دیده می‌شود که علامه این تغییر سیاق و التفات را به جهت عظمت و بزرگی ارائه‌کننده آیات و خود آیات ارائه‌شده، می‌داند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۷).

نمونه دیگر، در کریمه ۵۴ «انفال» می‌باشد که پس از

و در تعبیری لطیف نسبت به ولی خاص خویش، صاحب نفس مطمئنه، می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾ (فجر: ۲۷-۳۰).

امام خمینی رحمته در مورد آیه فوق در جایی فرموده است: «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي نه عباد الله، عباد صالحین نه. «عبادی». با این ریزه کاری. وقتی که واقع شدی در عباد، آن وقت وَادْخُلِي جَنَّتِي نه الجَنَّة. آن جنت مال دیگران است. آن جنت با همه عرض و طولش مال «عباد صالح» است، «عبادی» نیست. مال «عبادی» آنچه دیگر هیچ نیست جز عبادت، آن هم عبادت «هو» وقتی آنجا رسیدی، «ادْخُلِي جَنَّتِي». جَنَّتِ لِقَاءِ، جَنَّتِ ذات؛ نه جنت دیگران. جَنَّتِ شما که ان شاء الله همه وارد بشوید در آن جنت، با این جنت فرق دارد. آن جنت «عباد صالح»، «عباد الله الصالحین» است. اما این جنتی است که انتساب به هیچ جا ندارد، الا به «هو». آن وقت «نفس مطمئنه» وارد شده است در یک منبع نور و در یک کمال مطلق، و رسیده است به آن چیزی که عاشق او بود» (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۱۴، ص ۲۰۷).

نکته جالب توجه پایانی در این بخش این است که در سوره «توبه» که سوره «برائت» و سوره «عذاب» نیز نام دارد (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۴) و با شروع بدون «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نشانه‌های غضب پروردگار را نسبت به مشرکان لجوج نشان داده، هیچ‌گونه فعل یا ضمیر متکلم وحده مربوط به خداوند متعال به کار نرفته است! و نسبت به ضمیر یا فعل متکلم مع‌الغیر نیز تنها در دو مورد مشاهده می‌شود که البته لحن توبیخ در آنها مشهود است؛ می‌فرماید: ﴿لَا تَعْتَدُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبُ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ﴾ (توبه: ۶۶) و دیگری در آیه ۱۰۱: ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا

است و در چنین مقامی باید به صیغه مفرد (قال) تعبیر کرد، و لذا می‌بینیم در آیات مورد بحث و در موارد دیگری که مناجات انبیا و اولیای علیهم‌السلام نقل شده، آنجا که دعاهای نوح و ابراهیم علیهما السلام آمده و آنجا که دعای موسی علیهما السلام در شب طور بازگو شده و آنجا که ادعیه سایر صالحین و استجابات دعاهایشان به میان آمده، همه جا لحن کلام آنان لحن مستکلم و حده است، که با مقام مناجات و اظهار کوچکی تناسب دارد، و هیچ جا از این لحن عدول نشده است مگر برای فهماندن نکته زائدی (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۲۷۷).

در همین ارتباط، التفات از غیبت به تکلم و حده در آیه ۱۶۰ «بقره» قابل توجه است که می‌فرماید: ﴿فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾. پس از بیان غائبانه در آیات قبل، در این آیه که سخن از بازگشت خدا به سوی بندگان و توبه‌پذیری و رحمت گسترده وی مطرح است سیاق از غیبت به تکلم و حده، تغییر یافته است (جهت نمونه‌های مشابه، ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۹۱؛ ج ۵، ص ۳۵۶؛ ج ۸، ص ۳۴۷؛ ج ۱۴، ص ۱۴۹؛ ج ۱۶، ص ۲۱۶؛ ج ۲۰، ص ۲۲، ۱۵۵ و ۳۰۵).

نتیجه‌گیری

نتایج این نوشتار را می‌توان در موارد ذیل خلاصه نمود:

۱. بیشتر کاربردهای قرآنی فعل و ضمیر مستکلم مع‌الغیر در مورد خدا، به هدف تعظیم‌گوینده یا فعل وی بوده است.
۲. در معمول موارد کاربرد مستکلم و حده از سوی خدا در قرآن، لطف و عنایت‌خدا نسبت به بندگان مشهود است.
۳. التفات از غیبت و تکلم و حده به تکلم مع‌الغیر در موارد متعددی به جهت تعظیم‌گوینده بوده است.
۴. التفات از تکلم مع‌الغیر به مستکلم و حده نیز در راستای عنایات ربوبی به بندگان و محبت خدا به آنان، توجیه‌پذیر است.

تعبیر غائبانه «كذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ»، التفات از غیبت به تکلم مع‌الغیر صورت گرفته و در ادامه فرموده است: «فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ». علامه، این تغییر را به هدف دلالت بر عظمت شأن خدای متعال دانسته است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص ۱۰۲؛ نیز، ر.ک: ج ۱۰، ص ۲۲؛ ج ۱۳، ص ۳۵۰؛ ج ۱۶، ص ۲۱۱؛ ج ۱۸، ص ۲۸ و ۲۵۷؛ ج ۲۰، ص ۲۳). علامه طباطبائی، برخی التفات‌های صورت‌گرفته از مستکلم و حده به مستکلم مع‌الغیر را نیز بر همین پایه، توجیه کرده است؛ مثلاً، در ابتدای آیه ۵۶ «عنکبوت»، خداوند با تعبیر مستکلم و حده فرموده است: ﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ﴾، اما در آیه بعد با تغییر سیاق به تعبیر مستکلم مع‌الغیر می‌فرماید: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾. علامه این تغییر سیاق را بر پایه دلالت بر عظمت تسویه نموده است (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۱۴۵؛ ج ۱۳، ص ۳۶؛ ج ۱۹، ص ۳۸۶؛ ج ۱۶، ص ۲۱۵؛ ج ۲۰، ص ۶۷).

در مواردی از آیات، التفات‌های متنوعی دیده می‌شود که باز هم نکات یادشده در آنها قابل پیگیری است؛ مثلاً، در آیات ۱۵۴ تا ۱۵۶ «اعراف»، التفات از غیبت به مستکلم مع‌الغیر و سپس به مستکلم و حده صورت گرفته است. علامه این تنوع التفاتی را بدین صورت توجیه می‌فرماید: «در این آیه التفات به کار رفته و سیاق کلام از تکلم مع‌الغیر (ما) به غیبت (قال) تغییر یافته است؛ زیرا در اول فرموده: «موسی از قوم خود هفتاد نفر برای میقات ما برگزید»، آن‌گاه در آخر فرموده: «خدا گفت عذاب خود را به هر کس بخواهم می‌رسانم». گویا این تغییر لحن از این رو بوده که مقام گفتار در اول کلام مقام اظهار عظمت بوده، و بزرگان، در چنین موقعیتی، همیشه از خود و اطرافیان خود دم می‌زنند، و می‌گویند: «ما چنین و چنان کردیم» به خلاف آخر کلام که مقام، مقام اظهار عنایت خاصه نسبت به مخاطب و یا نسبت به خطاب

موسوی خمینی، سیدروح‌الله، بی‌تا، *صحیفه امام*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
 ورام‌بن ابی‌فراس، مسعودبن عیسی، ۱۴۱۰ق، *تسبیح‌النحواطر و نزهة‌النواظر*، قم، مکتبه فقیه.

منابع

- آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ق، *روح‌المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
 ابن‌حججه، تقی‌الدین بن علی، بی‌تا، *خزانة‌الأدب و غایة‌الأرب*، ج دوم، بیروت، دار صادر.
 امین شیرازی، احمد، ۱۴۲۲ق، *البلغ فی المعانی و البیان و البدیع*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
 بابئی، عزیزه فوال، بی‌تا، *المعجم المفصل فی النحو العربی*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
 تفتازانی، سعدالدین، بی‌تا، *شرح المختصر*، مصر، مکتبه المحمودیه.
 جرجانی، ابوالفتوح، ۱۴۰۴ق، *تفسیر شاهمی (آیات الأحکام جرجانی)*، تهران، نوید.
 حائری تهرانی، میرسیدعلی، ۱۳۷۷، *مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
 حسینی، سیدجعفر، ۱۳۸۸، *اسالیب المعانی فی القرآن*، ج دوم، قم، بوستان کتاب.
 حقی بروسوی اسماعیل، بی‌تا، *تفسیر روح‌البیان*، بیروت، دارالفکر.
 حمیری، نشوان بن سعید، ۱۴۲۰ق، *شمس‌العلوم*، بیروت، دارالفکر.
 خفاجی، احمد بن محمد، ۱۴۱۸ق، *شفاء الغلیل*، بیروت، دارالفکر.
 سبحانی، جعفر، ۱۳۸۴، *الالهیات علی هدی‌الکتاب و السنه و العقل*، ج ششم، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
 صادقی تهرانی، محمد، ۱۳۶۵، *الفرقان فی تفسیر القرآن*، ج دوم، قم، فرهنگ اسلامی.
 طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین.
 طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن*، ج سوم، تهران، ناصر خسرو.
 طیب، سیدعبدالحسین، ۱۳۷۸، *اطیب‌البیان فی تفسیر القرآن*، ج دوم، تهران، اسلام.
 فخررازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، *التفسیر الکبیر (مفاتیح‌الغیب)*، ج سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
 قرشی، سیدعلی‌اکبر، ۱۳۷۷، *تفسیر احسن‌الحديث*، ج سوم، تهران، بنیاد بعثت.
 قزوینی، محمد بن سعدالدین، ۱۹۹۸م، *الإيضاح فی علوم‌البلاغه*، ج چهارم، بیروت، دار احیاء‌العلوم.